



هماناطق: سرآغاز اقتدار اقتصادی و سیاسی ملایان (الفبا، دوره دوم، جلد دوم، بهار ۱۳۶۲)

۱	غلامحسین ساعدی	دگرپرسی و رهایی آواره‌ها	
۶	بابک بامدادان	امتیاز تفکر در فرهنگ دینی - ۲	
۲۸	علی میرفطرس	قیام مزدک	
		سرآغاز اقتدار اقتصادی و	
۴۰	هماناطق	سیاسی ملایان	
۵۸		مکتوبات آخوندزاده	
۶۴	ج. اتحاد	گذشته، حال و آینده مومکراسی	
۷۸	جواد ط.	تحول فکری مارکس جوان	
۸۵	جواد ط.	دریابره رابطه فلسفه و سیاست	
۸۸	جواد ط.	(مقتن نند نویسی شده)	
۹۰	جواد ط.	طرح مقدمه برگزیده آثار...	
		مقدمه‌ای بر مجلس شبیه خوانی	
۹۴	ر. همایه	قتل ناصرالدین شاه	
۱۰۲		منن شبیه خوانی	
۱۲۵	ج. ن.	نمایش و استنزه‌لر	
۱۲۹	والیا	پرک	
۱۳۳	غلامحسین ساعدی	در سراجیه دیباغان	
۱۳۹	حسن حسام	باران می بارد	
۱۵۵	غفارحسینی	شیر بوک	
۱۶۲	ش. کامیاب	مرک یک فهرمان	
۱۶۳	ش. کامیاب	انگشت	
۱۶۶		سرموار صادق هدایت	
۱۷۰	حسینغلی خویشاوند	نامم گزارش - گزارش نامه	

الفبا

بد همت:
غلامحسین ساعدی

دوره جدید - جلد دوم
بهار ۱۳۶۲ شمسی

سرآغاز اقتدار اقتصادی و سیاسی ملایان*

در احوال و اقتدار ملایان روایات گوناگون و احکام ناسخ و منسوخ بسیار رفته است. هر کس به خیالی و سودائی، فراخور باورهای خویش، اهل دین را در جایی مقام داده، تا با برداشت‌های وارونه امروز کار فردا را راست کند، گاه اهل منبر را برخاسته از فنودالیزم رقم زده‌اند، گاه از سرشت ناسازگار ارباب عمامه با اصحاب سرمایه سخن رانده‌اند و گاه با برنمودن تمایزات "عمده" میان ملایان آزادیخواه و استبداد طلب، کوشیده‌اند مرز جدائی "متحدین آتی خلق" با "ضد خلق" را در تعارض میان طلایت خرده پا و مراجع پادار جستجو کنند.

هر چه هست، تاریخ معاصر ایران و اسناد تاریخی جملگی فاش می‌گویند که روحانیت در سرشت و مفهوم امروزی کلمه، پدیده‌ایست اخیر و نو پا، با عمری کوتاه‌تر از صدوپنجاه سال، نیروئی است برگشیده دولت و برآمده از دولت و جزئی از ارکان دولت. حال اگر در مراحل از تغییرات و تحولات اجتماعی، ملایان گهگاه شکر یاشنده و گهگاه زهر کشنده آمدند، اگر با حکومت درآمیختند یا درآویختند، بهر رو اعتلای اقتصادی و ارتقاء سیاسی خود را مدیون حکومت بودند و در رابطه با نیازهای هیئت حاکم بود که رشد کردند و پایگاه یافتند.

اینکه برخی چراغ برگرفته و در دوران صفوی رد پای ملایان امروز را می‌گیرند، بدان ماند که رد پای قزل باشان را در ارتش نوین گرفته باشند. از همین روست که ناگزیرند دوره افشاریه و زندیه را درز بگیرند. زیرا در این دوره که ایران درگیر جنگ‌ها و حکومت‌های قبیله‌ای بود، از حضور و نفوذ ملایان اثری نمی‌یابند. در نیمه اول سده نوزده نیز اهل منبر را از صحنه ریاست و سیاست برکنار می‌بینیم. می‌دانیم که آنان صنفی بودند در میان "اصناف". با این مزیت که همچون "صف سرباز" مالیات نمی‌پرداختند و دیگر اینکه به جنگ نمی‌رفتند. این خود از علل رویکرد بسیاری به طلبگی بود. غیر این‌ها، حکومت را با آنان کار چندان نبود. چرا که دولت وقت، خود دولت مذهبی بود. در فقدان قانون، احکام شرعی، با تغییر و تحولاتی چند، از سوی دربار و بمثابه فرمان صادر می‌شد. شاه ظل‌الله فی الارض، مقام "ولایت" و "حق اجتهاد" را داشت. "امارت و امامت" توهان، کار خلق‌الله را فی سبیل الله پیش می‌راندند. دربار حنی کار حاکم شرع را (حکم قتل و شلاق و غیره) خود عهده‌دار بود. بنابراین نیازی به اعوان و انصار نداشت.

* - این نوشته بخشی است از فصول کتاب "زمانه و کارنامه میرزا رضا کرمانی" که در تهران در دست انتشار داشتم و از نشر آن جلوگیری کردند اکنون از روی نسخه‌ای که به‌دستم رسیده، فصلی برای "القبا" برگزیدم، با برخی اسناد که در تهران حذف کرده بودم، تا حد ممکن، تکمیل کردم. همچنین نام برخی کسان را که مجموعه اسناد و آرشیوهای خود را در اختیارم گذارده بودند، نیاورده‌ام و از آن اسناد، تحت عنوان "مجموعه خصوصی" و یا "اسناد تحار" یاد کرده‌ام.

روحانیان وقتی به میدان آمدند که پایه‌های سلطنت در تزلزل افتاد و وقتی پایگاه یافتند که نظام حاکم در تحکیم خود به ایجاد این پایگاه نیاز یافت. نوشته زیر، کوششی است در تبیین علل و رویدادهایی که راه را بر افتداری سیاسی و مالی روحانیون هموار کرد، و "علما و امرا" را، به‌گفتی خود روحانیون - بعنوان "دو سنگ آسیاب" در مقابل دیگران قرار داد. با این اشاره به نیمه اول سده نوزدهم بیابانیم که در این دوره ملایان در برانگیزی و در طیف‌های کوناگون اجتماعی سر می‌کردند. "فقها و علما" غالباً در انزوا، به تحقیق و تدریس مریدانی چند اشغال داشتند. همچنانکه در نوشته مسکوب می‌بینیم، و همین که اهل دین به عربی می‌خواندند و می‌نوشتند، (۱) خود نشان می‌داد که چندان در بحر کسب مرید و هوادار در میان توده‌ها نبودند. نیز، تعداد ناچیز رسالات مذهبی که از این دوره باقی است، حاکی از این واقعیت است که آن تعلیمات جنبه فراگیر نداشتند، در دسترس عموم نبودند و بهر حال فقها را بر خلاف دوران بعدی، کاری با نیازها و مسائل مردم عادی نبود. همچنین تفکر مذهبی در این دوره، در همه رسالات یکسان نیست. بعنوان نمونه "میزان الملل" که در جهت آموزش پسران فتحعلیشاه نوشته شده (در طرد رسول و رسالت مذهبی) بیشتر جنبه الحاد دارد تا تبلیغ شرعی. در تعداد بیشتر و دسته دوم ملایان خردیه بود که در کنار و از دسترنج روستائیان می‌زیستند (۲)، در ازای "تدریس کودکان روستائی" غذا و مسکن و دستنزد سالانه (۳) دریافت می‌کردند. گروه سوم ملایان شهری بودند که در محلات سرکردگی و حمایت لوطیان را برعهده داشتند. چنانکه قیام الواط همواره در ارتباط با اهل دین و دینداری لوطی زبانزد هسگان بود. در این درگیری‌ها، لوطیان گاه جانب دولت، گاه جانب کسب و گاه جانب تهی‌دستان شهر را می‌گرفتند، به‌ریق و فتنی دعوای سحلی می‌پرداختند، در روابط داروغه و بازاری گرانفروشی نقش "میانچی" ایفا می‌کردند، و از همین روی جماعت لوطی از وجاهت نسبی برخوردار بودند. اما لوطیان همزمان با قدرت‌گیری ملایان همی وجهه را به تدریج از دست دادند. چنانکه از شکایات مردم پیدا بود و خواهیم آورد. در این دوره ملایان با رهبری الواط که به تحریک این و آن و علیه این و آن بر می‌خاستند، هم در نقش اجتماعی و هم در وجهه آنان سهم می‌شدند. از همدستی ملا و لوطی نمونه‌های فراوان در دست است. از حمله قیام لوطیان اصفهان علیه امر کبیر که دکنر آدمیت به تفصیل آورده است (۴). مثالی دیگر از برخاست جماعت الواط را با رهبری ملایان، در واقعه قتل گریبایدوف شاعر دکابربست و وزیر مختار روسیه در ایران می‌توان دید که در جای دیگر به دست دادام (۶) و در این جا به یادآوری چند نکته اشاره و اکتفا می‌کنم. به دنبال معاهده ترکمانچای که در روابط بازرگانی جای انگلستان را به روسیه وا می‌نهاد و جانشینی عباس میرزا را بنیبت می‌کرد، گروهی از درباریان با موافق دولت عثمانی و انگلیس جنگ سومی را تدارک دیدند. انگلیس‌ها بر آن بودند که پس از پیروزی، حکومت خراسان و هرات را یکی کنند، حکمرانی آن ولایت "مسقل" را به البیارخان آصف‌الدوله بسپارند (که بعدها پسرش سالار، فتنه خراسان را به همین منظور به راه انداخت) و از نفوذ روسیه بکاهند. همچنین برآن شدند که عباس میرزا را که روس‌ها و به ویژه گریبایدوف حمایت می‌کردند، از جانشینی بردارند و حسنعلی میرزا پسر دیگر شاه و والی خراسان را که "دوست" انگلیس‌ها بود به تخت رسانند. همزمان با آغاز جنگ از سوی عثمانی و یک واحد از قشون ایران، آصف‌الدوله و حسنعلی میرزا، حاجی میرزا مسیح، مجتهد شهر تهران و لوطیان را با خود همراه کردند تا به نام مذهب "عاشورا"ی خونین علیه کفار برپا کنند. پس فردای روز ورود گریبایدوف به تهران "لوطیان و اوباش چماق بدست" با شعار "یا حسین، الله اکبر، امروز روز عاشوراست" به عمارت وزیر مختار بورس بردند و چون گریبایدف را "شخصا" نمی‌شناختند، ناچار ۳۶ تن از اتباع دولت را با "سنگ و چماق و قمه" سربردند و نکه تکه کردند (۶)، اما در ربط با آن کشتار، مورخان امریکائی، کاسه‌های گرم‌تر از آتش، نوشتند: آن قیام "نخسین جنبش مذهبی علیه استعمار" بود (۷) مغایرت آن ادعا با اسناد تاریخی تا جایی است که نویسنده

ناگزیر در اثبات سخن خود روی به مورخان رسمی دربار آورده است. چرا که سیاحان و گزارشگران خارجی خود از "نوطه الواط، ملایان و درباریان" سخن گفته‌اند (۸).

واقعیتی است که ملایان هنوز پایگاه جداگانه و مقتدری نداشتند و همچون لوطیان خود را در خدمت نیروهای مختلف اجتماعی قرار می‌دادند. گاه نیز تحت فشار مردم، دنباله‌رو مردم بودند. نمونه دیگر شورش تبریز است به سال ۱۸۲۸ م: هنگامی که پس از شکست ایران - قشون روسیه به سرحدات آذربایجان رسید، مردم به خانه آقا میرفتاح مجتهد یورش بردند، او را از خانه بیرون کشیدند، خود به دنبالش راه افتادند و واداشتند تا مقدم روسها را کلیاران کند (۹)، بلکه آذربایجان را هم بگیرند و از "مالیات معاف" کنند. از آنجا که این درخواست سرنگرفت، آقا میرفتاح از ترس حکومت و مردم، به تنهایی به خاک روسیه پناهنده شد و باقی عمر را در تفلیس به پرورش قتاری سر کرد! در فقدان نفوذ ملایان، این مثال هم گویاست که باز در طی جنگهای ایران و روس دو بار فتوای جهاد دادند. اما به گفته عبدالرزاق مفتون دنبلی، مورخ دربار، مردم حاضر نشدند فی سبیل الله به راه بیفتند. و یا در اوایل دوره ناصری و به هنگام حمله انگلیس به بوشهر (۱۸۵۷)، امام جمعه اعلام جهاد کرد. اما اجتماع مردم در مسجد جامع که برای شنیدن فتوا آمده بودند، رفته رفته به اجتماع خشمگین علیه امام جمعه و حکومت تبدیل شد و کار آنچنان بالا گرفت که دولت عقب نشست و اعلان جهاد را پس گرفت! (۱۰)

در این سالها، هرج و مرج دستگاه دولتی، بحران سیاسی و مالی به دنبال شکست ایران، و فقدان رهبری دینی، نوعی آزادی افکار و عدم تعصب دینی را سبب گشت. "تورات" را به فارسی برگرداندند و شاه "مطالعه آن کتاب مفید را به جمیع "مسلمانان" توصیه کرد. فرنگی در "حرم مطهر حضرت رضا" می‌خواهید، و اعتراضی نبود. در رضائیه مدارس دخترانه اروپائی برپا شد، دختر مسلمان هم در کنار دختران مسیحی نشست. فرنگیان زن "صیغه" می‌کردند، باز ملایان مخالفتی نداشتند. آزادی تا جایی بود که مردم روحانیون را وسیله سرگرمی خود قرار می‌دادند. مثلاً "در رضائیه، "احوال" ملائی را روی صحنه آوردند که سیل اشک "در اندوهی گرانبار" روان داشت و در باز گفتن آن غم به مرید خود اعتراف می‌کرد که "عمرش سرآمد" و بالاخره "مفهوم ظاهر و باطن" قرآن را در نیافت و نیز ندانست که منظور و مقصود خدایتعالی از "سأن نزول کلام الله مجید" چه بود. مرید ملای خود را دلداری می‌داد که "لابد" در آمدن قرآن "حکمتی" است. اما آن دلداری، سرشک غم ملا را دو چندان می‌کرد و او را ناگزیر از این اعتراف آخرین که قرآن به جای خود، من حتی ندانستم که منطق هستی و فلسفه وجودی خالق عالم از کجا و از بهر چه بود!

اما هر آنچه گفتیم بدان معنا نبود که مردم رهیده از جهل و باورهای مذهبی بودند. بلکه در این دورانی که مردم را به حال و روز خود رها کردند، اعتقادات دینی در سازگاری با شرایط ناسازگار اجتماعی شکل گرفتند، و به رنگ آمال و آرزوهای توده‌های محروم و ناآگاه درآمدند. اندیشه "ناجی" و "مهدی" جان گرفت و روح "انتظار" حاکم شد. جماعت زردشتی در پیشواز پسر زردشت، کاروان به افغانستان فرستادند. در خراسان گروهی متأثر از مکاتیب هند، چشم به راه "خیرالدین" نامی نشستند که در بیری در دیگ بخار شد، اما وعده داد که در سیمای جوانی دلاور و رشید برآید و پیروان خود را از تاریکی به روشنی راهبان سود. مردم آذربایجان خبر ظهور مهدی خود را از گرجستان داشتند و در شور و شوق "قدوم مبارک او" به سر می‌بردند. برخی بر آن بودند که مهدی راستین باید فرنگی باشد. شاید هم در لباس و شمایل "مسیح" در آید (۱۱) در هر حال در سیزوار انتظار "ظهور مسیح" شوقی برانگیخته بود (۱۲)، بعضی استدلال می‌کردند که در صحت این نکته همین بس که پیغمبر اکرم جمعه را که روز مصلوب شدن حضرت مسیح است، روز "نماز جماعت" قرار داده است.

در چنین شرایطی بود که مکتب شیخی و به دنبال آن فرقه بابی سر برآوردند. اولی در تائید این اعتقادات و دومی در انکار آن.

نخست شیخیه برآمدند. جان کلامشان را به دست می‌دهیم. گفتند: در "ظهور" حرفی نیست، اما نه ظهور امام زمان، چرا که میان او و بشریت حاضر فاصله‌ایست نامعلوم. و اگر قرار است تغییر جهان از تاریکی به روشنی و از ستم به داد، به دست او باشد، پس تکلیف مردم تا آن روز چیست؟ وانگهی تاریخ گذشته نیز حاکی است که بشر همواره در گمراهی و سرگردانی سر نکرده و چه بسا که راه درست را نمیزداده و ابزار نیکبختی خود را باز شناخته. دیده‌ایم و شنیده‌ایم که در هر عصر بر طبق "نیازهای هر زمان و هر مکان" رهبرانی برآمده‌اند و جماعت را به سوی بهروزی راهنما شده‌اند. پس باید دید آن سرزمین و آن قومی که به "انتظار" نشسته‌اند چشم به راه که دوخته‌اند. بدیهی است اگر مردمان در فحط و بلا باشند مهدی ناگزیر از رعایا خواهد بود و کار به دست بزرگان راست خواهد شد. اگر در سرزمینی ندابیر و افکار غلط حاکم باشد و چنان شود که مردم راه از چاه نشناسند، ناجی از اهل اندیشه و تدبیر برخواید خاست. حال بر مردمان است که به "نور عقل" حق را از باطل تمیز دهند، نیازهای خود را دریابند، خود را به سجایا و صفات مهدی بیارایند تا مهدی را از میان خود باز شناسند. ورنه چه بسا که او برآید و مردمان از روی جهل کمر قتل‌آوی ببریندند. چنانکه با امامان شیعه کردند. پس مبادا که جماعت چشم به راه بمانند، سال‌ها در آرزوی "ظهور حق" سر کنند، و آنگاه که حق و حقیقت آشکار آمد، باز نشناسند. ورنه تا حال می‌بایست دانسته بودند که حق و حقیقت همانا خود "قوم" است، ناجی جز خود قوم نیست، و رتبه او "رتبه رعیت" است؛ نه در جیب او پولی و نه جنب او اثاثی. لباس او "لباس فقر"، احکام او "احکام حق" و خواهد که در هم شکند بت‌های ظاهر و باطن را. اینکه گویند، فلان رهبر است و واجب‌الاطاعت است، چگونه آن شخص داعیه رهبری تواند داشت، وقتی که "سب و روز را به شیطنت و جدال" علیه بندگان خدا سر می‌کند، او تا روزی بیشواست که مردم از شناخت قدرت پیشوائی خود و تمیز پیشوای واقعی درمانند (۱۳).

پیداست، آن تعلیمات هنوز از چارچوب دیانت و مهدی‌گری فراتر نمی‌رفت. بایبان بودند که برخاسته از شیخیان، اندیشه مذهبی را علیه مذهب، نقد اجتماعی را علیه نظم حاکم و مهدی‌گری را در بر نشانیدن انسان به جای خدا و رسولان او به کار گرفتند و جان دادند. می‌دانیم که جنبش بابیه نه در ارتباط مستقیم با الواح و نوشته‌های باب بود و نه باب در آن جنبش دستی داشت. بلکه آنچه از اندیشه‌های انقلابی و نیز قدرت رهبری بابیان می‌شناسیم، بیش از همه، از آن قره‌العین و ملاحسین بشرویه است. ((از نظر نگارنده، در تاریخ مشروطیت ایران، و در جنبش‌های آزادی‌بخش، نقش قره‌العین، بعنوان متفکر، آزادیخواه و شاعر بی‌همتاست، به تعبیر دیگر، او مبارزترین و با فرهنگ‌ترین زن ایرانی دوران اخیر است)) . اما آنچه در این مختصر به دست می‌دهیم اندیشه‌های بابی است و نه مقام و جایگاه ویژه قره‌العین در جنبش بابی. بابیان از جمله، برآن بودند، که ثنای خدا، وصف خدا و تصور خدا، سخنی است باطل. خداوند بود پیش از آنکه انسان باشد. اندیشه و کلام انسانی نیز "موخر" است. پس هر آنچه انسان، از خوب و بد، به خدا نسبت دهد "صفتی است از صفات مخلوق او" و گمان حالت است از برای او. آنکه می‌گوید "خدا عادل است" به واقع "کفر" گفته است. چرا که هر کس در حد و توانائی ذهنی خود و بنا بر موقعیت خود عدل خدائی را تصویر و ترسیم می‌کند. عدلی که حاکم می‌طلبد با عدلی که رعیت می‌خواهد، یکی نیست. حاکم عدل را به راه نابودی رعیت و رعیت آن را برای معارضه با حاکم خواستار است. یا اینکه گویند: "خداوند قادر متعال است" و "هر آنچه او خواهد آن شود"، به راستی "چنین خدائی پست‌ترین خدایان خواهد بود و همان خدائی است که گمراه‌کننده خلق است"، چرا که پاره‌ای از وجود خود را به سکون و رکود می‌خواند. اگر خداوند آفریدگار مخلوقات است، پس در هر ذره و در همه حال حاضر است. یعنی انسان پاره‌ایست از خدا، اراده انسان اراده خدا، انسان خدا و خدا انسان است. پس چه نیاز به مباشر و رسول و پیامبر و امام؟ این خود اعتراف به عجز

خدا و نفی خداست. آنان که می‌کوبند حکم خدا "نماز و روزه" است، جز فریب مردم قصدی ندارند، قوه‌العین فرامر می‌رفت و می‌گفت: ای مردم، رستاخیزی نخواهد بود مگر آن رستاخیزی که شما در راه احقاق حق برپا دارید. بهشت و جهنم شما همین دنیا است. خداوند عالم را آفریده است تا خلاق "بدن‌سای" از ثروت و نعمت جهان بهره‌گیرند. پس ما می‌گوئیم: "مالکیت فساد اجتماعی است"، ذخیره ثروت "به دست گروهی محدود به هنگامی که اکثریت از آن محروم است، بالاترین فساد است... باید شما رعایا از اموال سهم برابر برید تا فقر از میان شما برخیزد" (۱۴) اگر، زمین از آن خداست پس از آن یکایک شباست (۱۵). در الواج بایی گفته می‌شد: فقر رعایاست که نروتمندان را به ثروت رسانده. "حال ای اصحاب ستبدیده ایران... بیا خیزید" عدل خود را از آن گروه که از دسترنج شما به قدرت رسیده، بسانید، "بر نصرت خود قیام کنید" (۱۶)، از احکام دینی این روحانیت و دستورات سیاسی این حکومت سر باز زنید. امروز "نماز و روزه" حرام است، مالیات حرام است، هر دستور و هر حکم و هر فریضه باطل است.

جنین بود که توده‌های شهری و دهقانی برخاستند. در گیلان و مازندران و خراسان روستائیان "گروه گروه" به بابیان روی کردند. در شهرها از پرداخت مالیات سر باز زدند. در زنجان مردم به زندان‌ها حمله بردند تا زندانیانی را که به جرم بدهی مالیاتی در بند بودند، آزاد کنند. همه جا توده‌ها سلاح برگرفتند بر علیه قشون دولتی جنگیدند و با سلطنت در افتادند. می‌دانیم که در ۱۲۶۸ ق بابیان قصد جان شاه را کردند و سرانجام پس از ماه‌ها جنگ مسلحانه بود که با سرکوب قشون دولتی و همراهی ملایان که برای نخستین بار در صحنه ظاهر می‌شدند، از پای درآمدند. همه سیاحان و اروپائینی که در آن روزها شاهد برخاست بابیه بودند، از آن جنبش با نام "ماتریالیسم سرخ" (۱۷)، "کمونیسم" (۱۸) و با "اندیشه‌های مزدکی و اشتراکی" (۱۹) یاد کرده‌اند. همچنین سران آن نهضت به تنها با امام و پیغمبر درگیر شدند بلکه از همین رهگذر بر منطق هستی مجتهدان یکسره خط بطلان کشیدند. بدیهی است این نخستین بار بود که گروهی به نام مذهب علیه فریضه‌های دینی و احکام الهی بر می‌خاستند و با شعار "کاری که با خداست میسر نمی‌شود. ما خود خدا شویم و برآریم کار خویش"، دولت اسلام پناه و ظل‌الله فی‌الارض را در معرض تعرض و تهدید قرار دادند، و نه با شخص سلطان بلکه با محتوای سلطنت و دیانت در افتادند. پس هنگامی که مجتهدان "عریضه" فرستادند و خواستار "قلع و قمع" کفار شدند، حکومت در جهت "حفظ بیضه اسلام" به پیشواز اهل دین رفت. امام جمعه تهران رخصت یافت که حکم تکفیر بابیان را صادر کند. فتوا دادند که هر کس در ببرامون و میان کس و کار خود "ظن" به وجود و حضور بایی برد مخنار است که مریدان آن "فرقه ضاله" و "دشمنان دین و سلطنت" را به دست خود به "درک" واصل کند. چنین بود که برای درس عبرت مردمان، نمایش کشنار خیابانی بر پا کردند. ناخرسندان را در ملا عام سر بردند و کشتند، و قاتلان را پاداش دادند. روزنامه‌های رسمی آن زمان به تفصیل گزارش کرده‌اند که چگونه لوطیان، قصابان و ملایان به راه اسلام با "ساز و طبل"، "بیر و قمه"، "خنجر و قیچی" به جان شورشیان افتادند، "سمع آجین" کردند و "زنده زنده سوزاندند" (۲۰) میرزا آقاخان کرمانی در شرح مفصلی که از آن کشنار داده است، از جمله، می‌گوید: "در سفر سابق که من در تهران بودم، چهارصد نفر از سران بایی را دستگیر کرده، رؤسای آنان را در ملا عام با نوک خنجر سوراخ سوراخ کردند" (۲۱) صدر اعظم سیصد نفرشان را به "طبقات مختلف" سپرد و ملایان با "مقراض صحافی" گوشت بایی می‌بردند!

از آن پس هر کس سخنی علیه حکومت می‌راند و یا دستی به قلم می‌برد جفاک نکفیر بر سرش فرود می‌آمد. بسیاری "جلای وطن" کردند. گویاست که ادبیات سیاسی نهضت مشروطه را همین تبعیدیان پایه نهادند. سید جمال‌الدین اسدآبادی ایران را در آغاز پیام بابیه ترک گفت. شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی — که هر دو داماد صبح ازل بودند — از میان

بایان برخاستند. در خود ایران نیز یحیی دولت آبادی، واعظ اصفهانی (جمال‌الدین) از ازلبان، و ستارخان و شهاب‌الدین میرزا شیخی بودند. اندیشه‌های بایی را در بسیاری از نوشته‌های آن دوره باز می‌یابیم. میرزا آقاخان همدانی می‌داد: ای مردم بیچاره ایران که به جای انقلاب در "انتظار ظهور" امام زمان دل خوش داشته‌اید. امامی در کار نیست. "منظور از مهدی موعود" همانا "مردی یا طایفه‌ایست که از میان شما برخیزد، "احیای مردگان این گورستان و زنده به گوران نکبت کند" و مردم را از "اقسام شکنجه‌ها، امواج بلاها و عذاب‌ها" برهاند (۲۲). و یا میرزا رضا کرمانی که حکومت او را بایی می‌خواند در دفاعیات خود، همین معنا را تکرار می‌کرد و می‌گفت: "همه تواریخ دنیا" نشان داده‌اند که تا "خونریزی" و انقلاب برپا نشود، کار از پیش نمی‌رود. من "شاه را کشتم" تا هراس از مردم برگیرم و آنان بدیا خیزند. "این آخوندهای بی‌شعور" هستند که برای "صاحب‌الزمان" خجایل و "علامات" تراشیده‌اند. امروز "هر کس برخیزد" و این بساط را برچیند "صاحب‌الزمان خودش است" (۲۲).

نه تنها "بایی‌کنی" وسیله‌ای برای ساکت کردن و سرکوب عصیان مردم شد، بلکه راه را برای غارت و چپاول بیشتر عمال دولت و ملایان هموار کرد و اهل دین بیش از دیگران بهره بردند. مثلاً: "در ماکو دو پیش نماز مسجد، تاجری... را دستگیر کردند و زیر شکنجه او را کشتند". بهانه این بود که "بایی است و با یک زن مسلمان زنا کرده است... اما واقعیت این بود که می‌خواستند از شر این طلبکار "مراحم" که از پیش نماز طلب داشت "رها شوند" (۲۴). در مشهد "یکی از تجار را از پای در آوردند"، "بسیاری دیگر" را به اتهام بایی "دستگیر" کردند، اموالشان را به غارت بردند و رهبری این اقدامات را "متولی بایی" عهده‌دار بود (۲۵). در اصفهان باز "دو تاجر را دستگیر کردند و در خانه یکی از روحانیون به زندان انداختند" و آن روحانی شهادت می‌داد که "بایی بودن این دو برادر بر من ثابت شده"، آنگاه به حکم او "آن دو تاجر را به بازار کشاندند، با چوب و چماق و تخته دکان و میل قیان هر دو را هلاک کرده، بر جنازه آنها نفت ریخته آتش زدند" اما بزودی معلوم شد که نه تنها مسلمان بودند بلکه "هفتصد تومان از روحانی مزبور طلب داشتند" (۲۶).

امروز، مغرض‌ترین مورخان هم معترفند که حکومت، به دنبال شورش‌های شهری و دهقانی بایان بود که ناگزیر شد "حمایت روحانیت را بخرد" (۲۷). همراهی نوین علما و امرا در اشکال گوناگونی تجلی یافت و اهل منبر را از اقتدار بی‌سابقه‌ای برخوردار کرد. از جمله، محاکم شرع نقویت شدند، موقوفات را جابجا کردند، مقام متولی بایی در برخی ولایات از مقام حاکم ولایت فراتر رفت، املاک خالصه را به تیول ملایان دادند، برای اولین بار دربار "نکبه دولتی" برپا داشت، ملایان در کنار وزرا و سفرا در مراسم سلام نوروزی شرکت کردند، از دست شاه و صدر اعظم سکه زر دریافت داشتند، برای آن گروه از علما که روزها را به "دعا برای سلامت وجود مبارک" سر می‌کردند، مقرری و مستمری قرار دادند. گاه صدر اعظم خود "صره‌های زر" و "کیسه‌های پر" برای "علمای دیندار" می‌فرستاد و نیز سالانه ۲۰/۰۰۰ تومان به نام "سادات و دراویش" در اختیارشان می‌نهاد، تا "جود و کرم و مزید نعم" او را از یاد نبرند (۲۸). ازدواج‌های درباری - روحانی هم رواج یافت. امام جمعه تهران (میرزا ابوالقاسم) که فتوای قتل بایان را داده بود به دامادی شاه مفتخر گشت. مردم به ریشخند در حقش ترانه ساز کردند و سرودند: "حقا امام حممه در دین یقین ندارد - این کار کار عشق است ربطی به دین ندارد"!

تغییر وضع و احوال ملایان آنچنان آشکار، سریع و غیر منتظره بود که دوست و دشمن بدان اشاره کردند. علاوه بر عرایض مردم که خواهیم آورد، حتی روحانیون، از جمله شیخ ابراهیم زنجانی از آنان به‌مثابه "صنف اختراعی" یاد کردند. دیگران نوشتند: ملایان "چندی" است "ذوالریاسنین" شده‌اند، یا: "کم کم جنبه آقائی یافته‌اند"، یا: "جنبه ملائی را از دست داده‌اند"، یا: "با حکومت از در سارش در آمده‌اند"، یا: "مدتی است سلوک

دیگر دارند"، یا: "همدست حکومت‌اند"، گویاست که درباریان خود، در سرزنش یکدیگر، به پایگاه دولتی ارباب عمامه اعتراف داشتند. وزیر انطباعات ناصری، این اقتدار را "ناشی از جهل و جهالت کارگزاران دولت" می‌دید و می‌گفت: "کاری کردند" و "این اقتدار طوری بروز کرد که از صدر اسلام تا کنون دیده نشده بود" (۲۹). وزیر دیگر در پاسخ شاه که دل مشغول "مطامعیت و قدرت و استعلای علماء بود، بادآور می‌شد، که "سبب بی‌اعتنائی و بی‌حسابی و شلتاق دستگاه دولت" است "ورنه تدبیر و کفایت علما باعث تقدم و نفوذ ایشان نشده" و "با این خون‌ها که از ظاهر و باطن این قوم در دل مردم هست" می‌بایستی تاکنون "مرجعیت مسلمین" ور افتاده باشد (۳۰). اعتمادالسلطنه در بیان نفرت مردم از این همکاری، می‌نوشت: هر جا "پیش نماز دولتی" است، مردم به مسجد نمی‌روند (۳۱). اکنون بر هسگان روشن بود که امرا و علما "دو سنگ آسیا" هستند، دولت از دینداری آقایان و آقایان از دولتمداری دولت بهره می‌جویند. بلکه ملایان گهگاه در چهره مشاورین سیاسی هم ظاهر شدند. چنانکه حکام برخی امور را به آنان "ارجاع" دادند (۳۲). در تنظیم روابط خارجی ایران هم، کم کم، دست یافتند. امام جمعه نامه به بالمرستون فرستاد و از سوی "قاطیبه" مردم، کوچک و بزرگ، خواستار شد که "آرامش را در ایران برقرار سازد" (۳۳). حاجی ملا علی کنی مجتهد تهران به برادر شاه توصیه می‌کرد که حکومت‌های کم درآمد را نپذیرد، "اما اگر جای بزرگی دادند، قبول کن" (۳۴). مجتهد دیگر، ملا مصطفی "در لباس دین کار اهل دولت" داشت، احکام و فرامین را از "دایره خود" می‌فرستاد و صدر اعظم "بی‌ملاحظه مهر و امضا می‌کرد" (۳۵). به قول میرزا آقاخان، اکنون آخوند "پلیتیک دان" ولایت بود. چون "هم کوک و کلک عرفی را می‌دانست و هم دساتن شرعی را" و "البته برای حکومت چنین نوکری لازم و درکار": نو دولتانی در نقش دولتمردان!

با واگذاری تدریجی املاک موقوفه به تولیت ملایان، نقش متولی ناشی به سرعت تحول یافت. در برخی ولایات جمع آوری مالیات را نیز به خود اختصاص داد. کار متولی ناشی خراسان به جایی رسید که جای حاکم نشست و شاه ناگزیر یکی از ساهزادگان را بدان سمت کسب داشت تا در حکمرانی با او شریک شود (۳۶). الواط و طلاب را نیز به املاک موقوفه انتقال دادند. بدین سان هر ملائی تعدادی لوطی و طلعه را در مدارس و مساجد که تولیت‌شان را داشت مستقر کرد. موقوفات تبدیل به سربازخانه ملایان شدند. لوطیان مسلح که گاه تعدادشان در هر مسجد به ۳۰۰ نفر می‌رسید، در این املاک مسکن گرفتند. غذا و پوشاک و سلاح این طایفه که "بست نشینان" خوانده می‌شدند، توسط متولی ناشی تامین می‌شد. کمتر روحانی مقتدری بود که "چماقداران" و "الواط" خود را نداشته باشد (۳۷). به کوچکترین سر و صدا و یا اغتشاش در محلات و بازار "لشکر طلاب" ستابه بخشی از قشون دولتی بسیج می‌شدند و دمار از روزگار مردم در می‌آوردند. شبح زنجانی گواه بود که "این آوایش" که به نام طلاب دور ملایان را گرفته‌اند "ابدا" در صدد تحصیل درس و خواندن شریعت نیستند، بلکه کار و زندگانی‌شان "مستلزم دسته‌بندی و فلجماقی" است "به‌غیر از یک عمامه و قبا و عبا و چماق"، به‌بازار دیگری نیاز ندارند چنانکه مردم از آنان "بیش از داروغه و کلانتر" می‌هراسند (۳۸) حاج سیاح در سفر مشهد می‌نوشت:

در این شهر "قریب دو هزار سید و ملای مفنخور" به جان مردم افتاده و موقوفات را "بالا کشیده‌اند". از چندی پیش از بس "ملک" خریددهاند، دستگاه شاهی دارند، کافی است یک بنده خدا اعتراض و پرسشی کند "با شمشیر و تکفیر و نیزه و تبر" حسابش را می‌رسند. (۳۹) کار حکومت را آسان کرده‌اند.

بدنبال نقویت محاکم شرع، کار غصب املاک و احکام ناسخ و منسوخ تسهیل شد. قضاوت دینی، وسیله رشوه‌خواری و "ابطال حقوق مردم" را فراهم آورد. درباریان، مالکان بزرگ و تجار عمده، محاکم شرعی را علیه دهقانان و معترضان به کار گرفتند. ملایان نیز توجیه

"جماق‌زن‌های گردن کلفت" خود را در تعظیم "افراد شرور" از جمله در همین محکمه‌ها یافتند. لوطیان مسلح یا در چهره شاکي و یا در لباس "شاهد عادل" ظاهر شدند و با "هزاران وسایل و حیل" مردم را به جان هم انداختند، "یکی را مدعی و جمعی را شاهد به میدان آوردند" تا حق محکمه و قضاوت بگیرند. بدیهی است تعدیات و تهدیدات حکام دین، همواره گریبانگیر رعایا و کسبه خرد بود که قدرت مالی کافی برای "خرید" حکم را نداشتند و نه متوجه بازرگانان "پادار و سایه‌دار" که در این دوره، همراه با توسعه روابط و تجارت خارجی، سرمایه را در دست خود متمرکز داشتند، در ربط با دولت، نفوذ و بانک را ایفا می‌کردند و از شاه و صدراعظم گرفته تا درباری و دیوانی همگان به آنان مقروض بودند. روابط این گروه با ملایان مقتدر، رابطه تنگاتنگ و همزیستی بود. در نشست‌های سالانه تجارت و ملایان بود که میزان خس و زکوة تعیین می‌شد، از روی خمس مبلغی به نام "سهم امام" به اهل منبر می‌رسید، (در دوره‌های قبل، چیزی به نام "سهم امام" به روحانیت تعلق نمی‌گرفت)، آنگاه به "تفکیک" و بررسی "مال شبهه‌دار و بی شبهه" برمی‌آمدند تا "سپره داخل مال حلال نشده باشد" و یا تاجر "جنس نجس" خرید و فروش نکند. در برابر گواهی‌نامه برای مال حلال، باز مبلغی بعنوان حق الزحمه که در واقع حکم رشوه داشت، به ملایان پرداخت می‌شد. همچنین بازرگانان همه ساله "فطریه، غدیریه، عیدی" را از طریق روحانیون تقسیم می‌کردند. هر بازرگان مقتدر یک ملای مقتدر را در کنار خود داشت. نشر کتب مذهبی، اطعام مساکین، پرداخت صدقه، ترتیب مجالس روضه خوانی همه بر عهده تاجر بزرگ بود. در واقع اهل سرمایه و اهل منبر در این دوره لازم و ملزوم یکدیگر بودند و به در تعارض با یکدیگر، حتی در سرمایه‌گذاری نیز نوعی تقسیم کار بین این دو گروه ایجاد شد. بازرگانان به سرمایه‌گذاری در صنعت، در امتیازات و محصولات صنعتی (ننباکو، تریاک، پنبه) روی آوردند و مالکیت زمین‌های غله خیز را به ملایان واگذارند. اختلافات وقتی بروز کرد که تاجر در تعارض با دولت، به نوعی استقلال طلبی برآمدند. نمونه "مجلس تجارت" بود که در جای دیگر آورده‌ایم (۴۰). بازرگانان به فکر ایجاد دولت در دولت افتادند. در ولایات "وکیل" برگزیدند، انتخابات کردند، برنامه‌ای آراستند و اعلام داشتند که کار مملکت باید به دست تاجر اداره شود: "مردم ما را می‌خواهند!" در برنامه مجلس تجارت (۱۳۰۱ق/۱۸۸۴م) که پیش درآمد مجلس مشروطه بود، اهل تجارت، "محکمه تجاری" نداشتند دیدند تا "دعای" تاجر به جای محاکم شرعی، بدست خود تاجر رتق و فتق شود. بار دیگر درباریان و ملایان دست به دست هم دادند. مجتهد تبریز، با همراهی ولیعهد "الواطو طلاب" را بسیج کرد، "وکلاي تاجر" را به چوب بستند، و "علمای اعلام" آشکارا "و صریحا" پیغام دادند که "راضی به انعقاد مجلس نیستند" و آن بساط را برچیدند.

واگذاری املاک خالصه و بخشایش تیول به ملایان، آنان را در صف بالکان بزرگ قرار داد. چنانکه در اکثر نقاط ایران، انحصار کندم را در دست گرفتند. ما در دوره‌های قبلی نشانی از این اقتدار مالی نمی‌یابیم. مثلاً در دوره فتحعلیشاه و به طور استثنائی، یک ملا سراغ داریم که ثروت هنگفت انباشت. بدان مفهوم که دارائی امانتی تاجری را بالا کشید، با آن "تجارت آراست" و "از آن تجارت سود گران برد". اما در بی همتا بودن سید باقر شفتی، همین بس که در حقیقت نوشتند "از زمان ائمه اطهار تا آن عهد هیچیک از علمای امامیه تا آن اندازه ثروت و مکنّت به دست نیاورده بودند". و بار او را "از کیمیاگران"، "اهل قرطاس" و ثروتنش را "باد آورده" و "از خزانه" غیب دانستند. (۴۱) گاه نیز مثال حاجی میرزا آغاسی صدراعظم محمد شاه را می‌آورند که از خرید و فروش زمین‌های عباس‌آباد به ثروت رسید. اما در دوره‌ای که مد نظر ماست، زمینداری خصلت جملگی مجتهدان و ملایان دولتی است. مثلاً: آقا نجفی (شیخ محمد تقی) مجتهد معروف اصفهان که "تحصیلات درست" هم نداشت شهرت خود را از مکنّت خود داشت. گرچه پای منبر مردمان را به "قهقرا" می‌خواند و پند "قناعت" پیشگی می‌داد، اما خود آرمانی جز "جمع‌آوری مال، از دیاد ثروت و خریدن املاک و

مستغلات" در سر نمی‌پروراند (۴۲). از آنجا که اصفهان یکی از مراکز عمده تجارت و صنعت بود، آقا نجفی به خیال سرمایه‌گذاری و تاسیس بانک هم افتاد، با تاجار بزرگ شریک شد، بانکی برپا کرد با بهره ۱۲٪ برای سپرده و ۱۸٪ برای وام. رفته رفته به رقابت با بانک شاهی برآمد، اصناف را محرک شد و خود در پشتیبانی از آنان نامه به صدراعظم فرستاد که "صنف جیت‌ساز و صراف و شالیاف همه شاکی‌اند که "این بانک شاهی سبب تعطیل برخی مشاغل شده" و "شغل ما را هم غصب کرده"! (۴۳). و چون خود با بهره ۵۰٪ وام می‌داد، تاجار و اصناف را از وام گرفتن از بانک برحذر داشت. مجتهد اصفهان دهات عله خیز اطراف را نیز یک به یک خرید و بیهای گندم را به نرخي که خود می‌فروخت، قرارداد. مجتهد گیلان "هرکس نیم جریب و ثلث جریب و یک جریب" زمین داشت به جبر از دستش گرفت. اهالی طالش به اعتراض آمدند. محاکم شرع فضا دادند: "جناب مستطاب آقا رضا (مجتهد) با قانون شریعت مطهره خریده" و "هیچ‌کس حق منع ندارد". دولت حکم داد: هرکس مخالفت کند، باید "هدم و قلم او" را قطع کرد و "حتی واجب القتل" است (۴۴). در احوال مجتهد همدان، ظهیرالدوله در خاطراتش می‌نویسد: "منمول‌ترین و مالک‌تر از همه حاجی آقا حسن مجتهد است". او "سالی ۲۵۰۰۰ خروار گندم صیط انبار دارد، که از قرار نان یک من دو قران و خرواری ۲۰ تومان و ۲۵ هزار خروارش یک کرور تومان می‌شود" نیز "۲۰۰ هزار تومان نقدی املاک و اجاره" مستغلات شهری دارد، ۵۰۰۰۰ تفنگ مکنز با فشنگ دارد، ۳۰۰۰ سوار تفنگچی در املاکش حاضر دارد، زیاده‌تر از ۳۰ زن دارد، سه چهار پسر عماله سیر مغز پسته‌ای بر سر دارد و حال آنکه "یدرش صاحب یک قطعه زمین کوچک بود". البته در این چند سال "یک خدای ظالمی، استغفرالله، از گلوی صد هزار مظلوم گدا بریده و به زور به جناب آقا داده است" (۴۵). ثروت شیخ فضل‌الله نوری که مردم او را "فضله اله" لقب دادند، از غصب املاک نور به دست آمد. او آنچنان دمار از عقیبات افتاد، مردم اعلان دیواری زدند که شیخ فضل‌الله "سلوک روحانیت" ندارد و او را به مرجعیت نمی‌پذیریم. در وصف احوال او، می‌نویسند: وضع شیخ، "وضع اعیانیت" و "سفره‌اش از سفره صدراعظم ایران بهتر" است (۴۶). کر چه به این هم اکتفا نکرد و به گفته صور اسرافیل، در نهضت مشروطه ۴۵۰۰۰ تومان از دربار ستاند و "علیه مشروطه نظاهرات" برپا داشت (۴۷). از مجتهد "ضد استعمار" تبریز هم که با امتیاز رژی مخالفت کرد، چند کلمه‌ای بکوئیم: ناصرالدین شاه تعداد دهات آقا میرزا جواد را "صد تکه" یاد می‌کند. کسروی می‌گوید، ۱۶۰۰۰۰ تومان نقد و ۲۰۰۰ یارچه ده داشت و در ثروت و قدرت "در میان همقطاران خود کمتر همنا" داشت. چنان بود که "مردم از او می‌هراسیدند" اما "دولت پاسن می‌داشت" و "او فرمانروائی می‌کرد" (۴۸). کارگزاران سفارت فرانسه در تبریز نیز گزارش می‌کردند: "میرزا جواد آقا متنفذترین شخصیت مذهبی در جهان شیعه پس از مجتهد کربلاست... و ترونی عظیم دارد". در این ولایت "این مجتهد بسی مقتدرتر از ولیعهد است و گاه اراده او بر اراده شاه حاکم است" (۴۹).

بعول کسروی، املاک و موقوفات "حق السکوتی" بود که حکومت به روحانیت می‌داد (۵۰). اکنون حرص و آز این نو دولتان حد و مرزی نمی‌شناخت. بارها به روزهای سخنی و خشکسالی، گندم را احتکار کردند، نرخ غلات را بالا بردند و مردم را از گرسنگی کشند. نمونه قحطی بزرگ عهد سپهسالار بود (۹-۱۲۸۸ ق/ ۱۸۸۱ م). در این سال حاجی ملا علی کنی محبهد تهران و نظام الدوله معیرالممالک وزیر دربار، به شراکت یکدیگر غله را انبار کردند و بیهای گندم را که از فرار ۱۵ تومان هر خروار بود، به ۶۴ تومان رسانیدند. سپهسالار هر آنچه تلاشید نتوانست گندم مجتهد را خریداری کند و نوشت: "اگر وجود نظام الدوله و حاجی ملا علی کنی و غله این دو نفر نبود، هرگز گندم در تهران از پانزده و هیجده تومان بالاتر نمی‌رفت... هر وقت شترهای زنبورکخانه بار آوردند، اگر گندم بانزده تومان بود، نظام الدوله

گفت: حتماً کمتر از ۲۰ تومان نمی‌دهم، ما هم مجبوراً و ناچاراً خریدیم. فوراً حاجی ملا علی کنی شنید و گفت: نرخ در بیست پنج تومان است، همین قسم متدرجاً بد پنجاه تومان رسید (۵۱). و یا در نامهای دیگر به شاه شکایت کرد که "راست است، من مداخله امور را به ایشان (ملایان) تجویز نمی‌کردم" همین است که "فدوی را زندیق" می‌گویند، اما به سال قحطی "حاجی ملا علی کنی غله انبار داشت و مردم از گرسنگی می‌مردند... او خرواری پنجاه تومان پول می‌برد، غله را به امید گران‌تر فروختن نمی‌داد و بندگان خدا تلف می‌شدند. حالا آنها حافظ شریعت و فدوی مخرب دین است" (۵۲) احتکار گندم و ایجاد قحطی مانع از این نبود که حاجی در "عزای مردم" روضه‌خوانی برپا کند، شام دهد، و در آن شب‌ها "خدمتکارها تمام معمم بودند و پیشخدمت‌ها آخوند" (۵۳). همزمان تجار از ولایات می‌نوشتند: "روزی ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر در کوچه و بازار و محله‌ها می‌میرند... در برخی جاها حتی آدم می‌کشند و گوشت او را می‌خورند تا چه برسد به اسب و الاغ". در مشهد "هر روز آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را فروخته" (۵۴). در همین سال‌ها که اندیشه اصلاحات و ترویج مطبوعات آزاد غیردولتی‌جان می‌گرفت، حاج ملا علی کنی به سرزنش شاه برآمد که "ابن کلمه فبیحه آزادی" گر چه "به ظاهر خوش ناست و خوب" اما "در باطن سراپا نقص است و عیوب". کلمه‌ایست مطرود و محکوم در "جميع احکام رسل و انبیاء"، هکذا "بر خلاف مقاصد و انتظام دولت و سلطنت است که هر کس هر چه بخواهد بگوید و از طریق تقلب و فساد، نهب اموال نماید و بگوید: "آزادی است" همین کلمه است که "سابه بی‌نظمی و زیادی تاخت و تاز" شده، "قاطبه علما و فضلا را بد صدا در آورده"، و "حکام و داروغه را خانه نشین کرده" (۵۵). نیازی به گفتن نیست که در جهان بینی آن مجتهد حاکم و داروغه با "قاطبه" علما و فضلا همسوئی و همراهی داشتند، قوام و دوام خود را مدیون اختناق بیشتر برای بهره‌کشی بیشتر بودند. از این رهگذر هر قحط و بلا فرصتی بود برای تحمیل و تحمیق، در شیوع طاعون و وبا، ملایان مردم را از توسل به ارباب دولت و ابراز ناخرسندی از کسب دوا و درمان باز می‌داشتند و به جای آن "نربت سیدالشهدا" تجویز می‌کردند. روضه‌خوانی در خاطراتش نقل می‌کرد: به روزهای مصیبت حکومت به نام اطعام مساکین و برای خاموش کردن صدای اعتراض بساط روضه‌خوانی در هر محله به راه می‌انداخت. از جمله نیت این بود که محلات را تحت نظر گیرند و از اجتماع و اغتشاش ناخرسندان جلوگیری کنند. در این شب‌های عزاداری "فراش‌ها و سربازهای حکومتی" دم در مجالس روضه‌خوانی مستقر می‌شدند تا "فقراتی که پول در بساط نداشتند به درون راه نیابند" و "اسباب زحمت" نشوند (۵۶). همه می‌دانستند که اموال و دار و ندار بازگان و قحطی زندگان بی‌نام و نشان متعلق به آخوند محله است که در کسین مرگ آنان نشسته است. شیخ زنجانی در وصف همقطاران خود می‌گفت: "کافی است یک نفر از وبا بمیرد، حکام و دولتیان از یکطرف... سادات و آخوندان از طرف دیگر دندان تیز می‌کنند و دار و ندارش را به یغما می‌برند". نجار نیز گزارش می‌دادند، که از دیدگاه مردم "همه این بلاها و این ناخوشی‌ها"، "این حکام و این علما"، "لازم و ملزوم یکدیگرند" (۵۷).

گویاست که اکثر "رسالات مدن" را در این دوره علما نوشته‌اند، اگر قبلاً "زبان اهل دین عربی بود، اکنون، چنانکه مسکوب هم اشاره داده است، بیش از پیش به زبان فارسی روی آوردند. بقول زنجانی، در وعظ و گفتارهای آخوندها، تصویر خدا بیشتر به یک میرغضب، "ماء‌مور قاهر"، "خان مقتدر"، "حاکم بدخوی"، "کدخدا و کلاسر"، یعنی جمیع خصائل اهل دولت و دین شباهت داشت. "زجر الهی"، "تنبيه و سياست" بر همه شئون زندگی توده‌ها حاکم بود. همان نویسنده گواهی می‌داد که "من خود شاهد بودم. روضه‌خوانی پای سنبر می‌گفت: امام حسین علیه‌السلام در جنگ کربلا به هر نیزه که می‌زد، پشت سر هم ده نفر را سائند کباب در میل می‌دوخت" و "حضرت عباس در رکاب، با پای خود پانصد نفر را کشت و اسب امام حسن علیه‌السلام چهل نفر را با دندان و لکد به جهنم فرستاد"! اما مردم دیگر

فرب نی خورند. می دانند که همین تعلیمات است که آنان را به "این درجه از تفوق و راحت و نعمت و ریاست بی زحمت" رسانیده و "علما و امرا" را در یک ردیف قرار داده، اما ملت بیچاره "هر کار می کنند از چنگال کفال ایشان خلاصی ندارند"، هر چه "پول و غله و روغن و حیوان" بی دهند، باز بدهکارند و ملایان طلبکار.

مؤید گفته های شیخ زنجان، نوشته ها و عرایض خود مردم است. اهمیت آن اعتراضات که نمونه هایی بدست می دهیم در این است که در اذهان نوده ها، ملایان جدا از حاکمیت و ارباب قدرت نیستند و پایگاه آنان پایگاه توده ای نیست، بلکه دولتی است. از مشهد گزارش دادند: "چندی است امام جمعه مشهد به وضع دیگر حرکت می کند. روزی دیدیم به دهات می رفتند، پدک در جلوی خود می کشید و زین پوش داشت و نیز چند نفر از الواط محله سراب را... دور خود جمع کرده بود، و به مردم آزار و اذیت می نمود، هر یک از این الواط هم به دست داروغه گرفتار شود راه فرار آنها خانه امام جمعه است که حمایت و شفاعت می کند... در دهات او بیست نفر تفنگچی مثل سرباز، قراول و کشیک می کشند" (۵۸). مردم قم در شکایت از متولی باشی شهر، طومار فرستادند که "این متولی باشی نه تنها جواهر و اموال حضرتی را برده است... حتی از آب شهر هم می دزدد" و "چماقداران و اجزای او بی محابا به خانه مردم می ریزند و فباله ملک را به عنف از صاحبانش می گیرند" (۵۶). تاجرزاده ای شکایت می کرد: که در ۱۳۰۳ "یدرم درگذشت... بنده مشغول بسنن جسم و دهن آن مرحوم بودم" که عمال حکومت سر رسیدند. پیام از جانب علما داشتند که "مرحوم حاجی مصطفی نام کرده اند... و کلیه مستغلات خود را وقف جناب سیدالشهداء نموده اند" و "تولیت" آن املاک هم "با آقایان" است (۶۰). در میان عرایض فراوان مدارس، از جمله طلاب مدرسه فصحیه نوشتند: "بارها عارض شدیم از بابت اغتشاش امر مدرسه" که "بسران" مرحوم مبرور حاجی ملا هادی سبزواری دست تصرف در امر مدرسه مبسوط داشته اند"، معلوم نیست "موقوفه را چه کرده و به چه مصرف می رسانند" اعتراض کردیم، حکومت با ملایان یکدست شد "طلاب واقعی" را از مدرسه اخراج کردند (۶۰). "رعایای خوی" گفتند: "هشت سال است" این آخوند حاجی ملا محمد مجتهد شهر "چند پارچه املاک موروثی را به اسم وقف ضبط کرده و بهیچ وجه سند شرعی ندارد"، از "دهات فارس" گزارش رفت: "سال گذشته ملاحسین واعظ... اموال ما را بدون حق و حساب برده است"، معترض شدیم، "برخی از ماها را حبس و زنجیر کرده"، ناگزیر "به بست رفتیم"، اما کسی و کار آن ملا "با اجزای حکومت یکی شدند" و برخی را که در رنجیر بودند "به دست" محتسب ها "سپردند". استدعا اینکه شراین ظالمین را از سر ما مظلومین بیچاره تمام شده کوتاه فرمائید"، رعایای قم باز شاکی شدند که متولی باشی "گاه ما را به نشکی از حکومت" وا می دارد، وقتی شکایت می کنیم "با حکومت همدست شده... از جانبین رعیت را متضرر می سازند و می خواهند حق ما را ضایع کنند"، رعایای کاشان عارض شدند که ملایان و دولتیان "دست بیکی" کرده اند، "حکم داده اند، املاک ما را گرفته اند، چند مرتبه الواط را بر سر ما ریختند... اجرت المثل و مبالغی جریمه گرفته اند و زراعت را برگردانده اند". اهل حاجیلو گواهی دادند که "آقا عبدالرحیم آخوند... محصول ما را برداشته، سند انتقالی به اسم خود نوشته و املاک ما را بدون اطلاع ما فروخته است". روستائیان بار فروش نوشتند: "این حاکم شرع دست بیک با مالکان و ارباب دولت است" و "تعدیات از هر دو جانب صورت می گیرد". گویا تر از همه اما اعلان دیواری است که مردم بهران خطاب به علما نوشتند و گفتند: "سؤال می کنیم" آیا شما از وضع مملکت خبر دارید یا خیر، آیا از "حالت این رعیت آسایش ندیده" که از دسترنج خود شما را "صدرنشین" کرده "آگاهید یا خیر"؟ این ملت "آقایان را بهترین نعمات، زنها، عمارات، لباس ها، اسب ها و باغات و املاک بخشیده" و "خود ذلت را قبول کرده"، "کرور" ها بابت تحصیل آقایان خرج نموده اما "شما آقایان چه توجهی به حال این ضعیفان کرده اید" و کجا در صدد "جلوگیری از ظلم های بی حساب برآمده اید"؟

عجبا که "هرگاه صدای دفی در خانه فقیری بلند شود، رگ امر به معروف حضرات آیات الله به حرکت درآمده، لشکر طلاب تا ریختن خون صاحبخانه ایستادگی می‌کنند. اما فریاد مظلومان که در زیر چوب و فلک... بلند می‌شود، آقایان را کک نمی‌کزد" و گویا "از عادیات" است. (۶۱)

در اعتراض به استعمار و بهره‌کشی ملایان، مردم تنها به عریضه نگاری و اعلان دیواری بسنده نکردند. در این دوره شاهد شورش‌هایی هم بودیم. در قحطی خراسان شورشی علیه همدستی حکام و علما در انبارداری در گرفت. مجتهدان و دیوانیان "شورائی" برپا داشتند و عصیان را سرکوب کردند (۶۲). اما "بلوای تبریز" در ۱۳۱۱ق/ ۱۸۹۴م علیه مجتهد شهر و سباشین ولیعهد آنچنان گستردگی داشت که سفارت‌خانه‌های اروپائی نیز وادار به مداخله شدند. آن رویداد را کارکنان کنسولگری فرانسه در تبریز به تفصیل گزارش کرده‌اند و ما مجملی از آن گزارشات را به دست می‌دهیم. نوشتند: "از چند سال پیش" ولایت آذربایجان "قربانی حکمرانی اقلیتی" است که "همه دهات را به تدریج حریده‌اند و کندم را احتکار کرده‌اند". انکیزه "محتکرین، که آقا میرزا جواد مجتهد شهر در رأس شان قرار دارد، این است که" در وضع دشوار، غله را "به بهای گران‌تر" بفروشند. در واقع کرانی و نایابی ارزاق در تبریز "قحطی مصنوعی" است که اینان آفریده‌اند. از چندی پیش مردم "نان بر از کج و گل" را به بهای سرسام‌آوری می‌خریدند. سرانجام "صبرها" سرآمد. روز بازگشت ولیعهد (مظفرالدین میرزا) از تهران (۲۵ مه ۱۸۹۵/ ۲۴ ذیحجه ۱۳۱۲ق) نخست گروهی زن بعنوان اعتراض به پیشواز او رفتند. به دنبال آن طومار و عریضه فرستادند. سودی نبخشید پس تصمیم به تظاهرات گرفتند. حکومت به محض خبردار شدن از قصد مردم "قشونی را که در نزدیکی شهر و تحت فرمان ژنرال واگنر اردو زده بود" فراخواند "فوج مراغه" را نیز "دستورات محرمانه" داد. روز سوم جمعیت زیادی در مسجد و خیابان‌های اطراف قصر گرد آمدند. "از ساعت ۹ صبح، سه‌هزار زن چوب به دست در بازارها به راه افتادند و کسب را به بستن دکان‌ها و بیوستن به تظاهر کنندگان وا داشتند. "در ساعت ده، جماعت شروع کردند به تهدید قصر". ولیعهد دستور تیراندازی داد، سربازان سه بار توپ شلیک کردند. یک واحد از قشون برای دفاع از قصر آماده شد. جماعت دست "به پرتاب سنگ" زدند. در این تیراندازی ۵ زن و یک سید" در دم کشته شدند (۶۳). مردم اجساد را به دوش گرفتند و روی به سفارت روس آوردند. در این جا زنان جلوی در را گرفتند و از فرار ملائی که از ترس مجتهد می‌خواست صحنه را ترک کند جلوگیری کردند و "با او به خشونت تمام رفتار نمودند". حال دیگر اعتراض به کرانی رنگ اعتراض سیاسی گرفته بود. در برخاستی که علیه روحانیون محتکر بود، مردم شعار می‌دادند "ما دیگر تن به حکومت ولیعهد نمی‌دهیم، ما دیگر این حکومت را نمی‌خواهیم، ما دیگر فریب این حکومت را نمی‌خوریم". به عبارت دیگر در اذهان توده‌ها برخاست علیه ملایان، شورش علیه استبداد بود. محتوای شعارها نشان می‌داد که مردم حساب ملایان را از حکومت جدا نمی‌کردند و آنان را به صورت صنف و یا نیروی جداگانه نمی‌شناختند. در آغاز کار "سادات" هنوز به شورش نبیوسته بودند. اما وقتی بازار تعطیل شد و مردم با تهدید "همدکان‌ها" را بستند، چندی به میدان آمدند. آنگاه تظاهر کنندگان به سوی خانه فائز مقام وزیر آذربایجان سرازیر شدند، خانه را به محاصره گرفتند و غارت کردند. مردم خواستار اخراج او و خانواده طباطبائی بودند که اولی در دستیاری ولیعهد و دومی در مقام آخوند و در همکاری با مجتهد از عاملین احتکار گندم بودند. بار دیگر قشون دولتی به سوی جماعت شلیک کردند. "دو زن و یک مرد" در لحظه کشته شدند. باز تظاهر کنندگان اجساد را به دوش کشیدند و بکراست به طرف خانه مجتهد به حرکت در آمدند. همه کوشش‌های مجتهد در خاموش کردن صدای اعتراض، همه تهدیدات و وعظ‌ها که "اسلام مخالف غارت اموال برای گرفتن خونبهاست" می‌تمر افتاد. در شورش ۶ روزه تبریز، آخرین حرف مردم این بود که "اگر حکومت عوض نشود"،

اگر بهای نان به نرخ سابق برنگردد، اهل آذربایجان "زیر بیرق روس خواهند رفت"، کارگزاران فرانسه که در شورت یا قوتسولگری‌های دیگر، سرانجام دولت روسیه را در برقراری آرامش واسطه قراردادند، گزارش می‌کردند: "اگر اقدامات ژنرال واگنر" نبود، سربازان جملگی به شورشیان پیوسته بودند و باطنا" با آنان همدلی داشتند. واقعیت این است که "مردم به اندازه‌ای از حکومت نفرت دارند که ورود قشون روس نه تنها با کوچکترین مقاومتی روبرو نخواهد شد، بلکه اهالی از آنان... بعنوان ناجی استقبال خواهند کرد" (۶۴) در این رویداد پیروزی مردم نسبی بود. ۳۰ کشته و ۶۰ زخمی برجای گذاشتند. گرچه دستشان به ولیعهد و مجتهد نرسید، اما قائم مقام عزل شد، خانواده طباطبائی از شهر رانده شدند، بهای نان کاهش یافت، مجتهد در انبارها را کتود و مردم برای مدت کوتاهی آرام گرفتند. اما هرگز کینه خود را نسبت به آقا میرزا جواد و خاندان او از یاد نبردند. چنانکه در نهضت مشروطه نخستین اقدام مردم آذربایجان، اخراج پسر مجتهد بعنوان "انباردار و سحتکر" بود.

آن تصور باطل و رایجی را هم که روحانیت را بمنابه نیروی "ضد استعماری" و معترض به قراردادها و امتیازات، ترسیم می‌کند، باید یکسره زدود. وانگهی مدونات و منابع این مخالفت در کجاست؟ اگر ماخذ، تاریخ مشروطیت کسروی است، معلوم است که آن اثر را درست نخوانده‌اند اگر اسناد و گزارشات دیوانی و یا غربی است، که دلالت بر چنین مضمونی ندارند. برای نمونه در امتیاز بانک شاهی (۱۸۸۹م) که امتیاز تنباکو بخشی از آن بشمار می‌رفت، حتی برخی وزرا مانند اعتمادالسلطنه، سرخاننه مخالفت کردند، چندین رساله نوشتند، اما آیت‌الله بهبهانی که بعدها مشروطه خواه شد تا آبروی رفته را باز گرداند، هم از آن قرار داد و هم از قرارداد بانک استقراضی روس هزار لیره ستاند و "لایع" نگفت. طباطبائی آزادخواه از امتیاز تنباکو متنعم گشت. آیت‌الله آستینانی از شاه رشوه گرفت و بای ممبر مردم را به "استعمال" تنباکو فرا خواند. باز نوشتند: پس سید جمال‌الدین چه؟ او مگر بارژی در نیفاد، مگر سید شیرازی را به صدور فتوا و نداشت؟ نخست اینکه سید پیش از آنکه علیه امتیازات برخیزد، علیه خود ملایان و جهان بینی اهل دین برخاست. مگر او را ازعتبات به جرم تحریم روزه و از ترکیه به جرم "زندیق و ملحد"، از افغانستان به جرم "کافر" نراندند؟ همو بود که نوست: مذهب "سد راه آزاد اندیشی و تفکر علمی" است، "ناشکیباست"، نا "دینا دنباست" جنگ میان "تفکر علمی و تفکر مذهبی" برپاست. نقش پیغمبر "محلی" است، نقش فیلسوف آزاد فکر است که "جهانی" است. او علمای اسلام را "خاک بر سر" گفت و به تحقیرشان برآمد که "انسان کار چهل را به جائی رسانده‌اند که علم را دو قسمت کرده‌اند: یکی را می‌گویند علم اسلامی و دیگری را می‌گویند علم فرنگی... این را نفهمیده‌اند که علم چیزی است که به هیچ طایفه نسبت داده نمی‌شود... بلکه هر چیز به علم شناخته می‌شود" و اساس آن شناخت جز "نور عقل" نیست. پس باید دین اسلام را "اصلاح کرد" و در خدمت "اصلاح طلبان" و به راه پیشرفت و اخذ علوم و فنون غرب نهاد. فرنگی دنیا را فتح کرده نه به این علت که به مریم و مسیح معتقد است، بلکه از آن رو که سیم تلگراف می‌کشد، راه آهن می‌سازد و ما بایخته‌ایم چرا که اسیر خرافات و بی‌دانشی خودیم. در ربط با ملایان می‌گفت: آنان "فقط به چیزهایی که برای شخص خودشان دارای منفعت است پرداخته‌اند" چنانکه بارها "باعث قحط و غلا و اتلاف هزاران نفوس بندگان خدا شده‌اند". اندیشه‌های او هم متأثر از شیخیان بود. چنانکه رسالات شیخیه را در خراسان رونویسی کرده بود و امروز جزو کتابخانه اوست — و هم متأثر از بابیان، چنانکه شرح حال باب در دائره المعارف بستانی به قلم و امضای اوست (۶۵). وانگهی اطراف سید را بازرگانان گرفتند، میزبانان او در شهرها بازرگانان بودند، رسالات او را هم آزادخواهان دوره مشروطه انتشار دادند و نه ملایان. چرا که او در اندیشه آشتی دین و دولت، منافع اهل سرمایه و تجارت را در نظر داشت.

اما درباره نامه سید به مرجع شیعیان، تاریخ نامه خود گواه است که وقتی سید

دست به قلم شد، غائله تنباکو در برخی شهرها پایان گرفته بود، در آذربایجان امتیاز را لغو کرده بودند و آن فتوای مشهور صادر شده بود.

اما در ربط خود فتوا، امروز می‌دانیم و اسناد تجار را در دست داریم، که آن فتوا از سید شیرازی نبود. حتی شیخ حسن کربلایی که خود معمم بود و در جنبش تنباکو حضور داشت، در رساله دخانیه^(۶۶) این نکته را تصریح کرده است، این را بیاوریم که کتاب ابراهیم تیموری (امتیاز رژی یا اولین مقاومت منفی در ایران) و اثر زنجانی (جنبش تنباکو)، هر دو سر بستر رونویسی اسناد شیخ کربلایی و دزدی محض است. شیخ در رساله خود بی‌غرضانه می‌گوید: "منشاء جعل" آن فتوا حاجی کاظم ملک‌التجار و بازرگانان دیگر بودند. اسناد تجار نیز همین نکته را تأیید می‌کنند. همان رساله معترف است که در جنبش تنباکو "ارباب عمائم" با حکومت "همراهی کردند" علمای تهران گفتند لغو امتیازنامه "دفع فاسد به افسد است". در شیراز روحانیان "قبول ریاست عارضین کسبه و تجار را ننمودند" و "مردم علیه علما شوریدند" (۶۷). در تبریز همراهی اهل دین و دولت چنان بالا گرفت که مردم، تهدید نامه به دیوارها زدند که "هر یک از علما را که با کمپانی همکاری کند، می‌کشیم" (۶۸). چنانکه فریدون آدست آورده است، در این شهر اعلان دیواری نوشتند، بدین مضمون: "علمای شهر! قانون قانون شرع است نه قوانین فرنگی. لعنت بر علمائی که با ملت همکاری نکنند، لعنت بر کسانی که جان و مالشان را فدا نکنند، هر کدام از علما که با مردم همراه نباشد، جانش را از دست می‌دهد. لعنت بر کسی که یک مقال تنباکو به فرنگی بفروشد، لعنت بر پدر کسی که این اعلان را پاره کند" (۶۹). در کرمان به دنبال آن فتوای جعلی، که خیرش رسیده بود مردم دست از قلبان کشیدند، اما تجار گزارش دادند: "هنوز از جانب مجتهدین و علما نفی نشده است" (۷۰). در مشهد، آیات عظام مرکب از شیخ محمد رحیم، محمد تقی، حبیب‌الله حسینی به سرکوب جنبش برآمدند. در تلکرافات خود به امین‌السلطان صدر اعظم "اراذل و اویاشی" را که علیه "منویات ملوکانه" و علیه آن امتیاز برخاسته بودند، نکوهش کردند، اعلیحضرت را "امیدواری" دادند که آن غائله را با "همراهی سایر علما" خاموش خواهند کرد (۷۱). به مثل، در یکی از تلکرافات نوشتند: "این کسبه تنباکو فروش و بعضی اویاش که از امور دولت و ملت خبر ندارند و جهات قضیه را درست نمی‌فهمند، رفتار جاهلانهای داستانند که موجب تغیر خاطر اعلیحضرت اسلام پناه گشت. ما دعاگویان به آرام کردن مردم پرداختیم و به شکر خداوند... و کفایت تدبیر صاحب‌دیوان، ساکت و پراکنده شدند. ما در همه امور اطاعت اوامر شاهنشاه اسلام پناه را بر خود واجب می‌دانیم" (۷۲) تنها در اصفهان بود که برخی از ملایان با کسبه همصدا شدند. اما به قول شیخ کربلایی، این همصدائی به جای دیگر سرایت نکرد، زیرا در این ولایت "آخوندان را رنجه‌متبوعیت. عمومی نبودی تا کلمه ایشان را در سایر سالک نفوذی تواند بود".

به واقع سمت‌گیری روحانیون جز این نمی‌توانست بود، آنان از منافع نجار سود می‌بردند و از ریانشان زیان می‌دیدند. چنانکه آوردیم، در امتیاز رژی، تجار بزرگ نه تنها به مخالفت برنیاسند بلکه جانب کمپانی را گرفتند چرا که در آن امتیاز همچنانکه در امتیاز بانک شاهی، سهام داشتند. میزان سهام بسیاری دیگر مانند امین‌السلطان، ملک‌خان، امین‌الدوله، مصباح‌الملک و بزرگانان، در اسناد رژی ثبت است. وانگهی تنباکوی دست اول و صادراتی رژی بدست بازرگانان عمده ایرانی خرید و فروش می‌شد. عصیان علیه کمپانی را کسبه، زارعین تنباکو، و دکانداران برانگیختند به این علت که مطابق مواد امتیازنامه آنان از خرید و فروش تنباکو منع شدند. و چون تنباکوی درجه ۲ و درجه ۳ یعنی غیر صادراتی را در دست داشتند، کمپانی محصول را روی دستشان گذاشت و نخرید و در نتیجه این گروه را به بیکاری و ورشکستگی کشاند و جنبش تنباکو در گرفت.

اما در رابطه با خود "استعمارگران" و "حق‌السکوت" عتبات، ناگزیر از "موقوفات اود" نیز یاد می‌کنیم. در کشاکش رقابت روس و انگلیس بر سر قراردادهای توسعه نفوذ سیاسی

و اقتصادی غرب، دولت انگلیس بر آن شد که خود را برای همیشه از تحریکات و یا اعتراضات اهل دین رها کند. هاردینگ سفیر آن دولت در ایران، در خاطرات خود اعتراف می‌کند که در راه برقراری دین "روابط حسنه با مراجع"، غازی‌الدین حیدر هندی پادشاه "اود" را بر آن داشت که بخشی از ثروت هنگفت خود را به نام "تحصیل محصولین شیعه در کربلا و نجف" در اختیار روحانیان عتبات بنهد. سفیر انگلیس می‌نویسد: "وجود این موقوفه علت اصلی روابط حسنه من با روحانیت شد"، من از این مسئله "استفاده کردم تا ارتباطات نزدیک خود را با مجاهدان بزرگ ایران حفظ کنم" (۷۳) در سال ۱۹۰۵ م، مبلغ وقفی معادل "یکصد لک روپیه" بود که به گفته مورخان ایرانی "به پول ایران تقریباً یکصد میلیون ریال می‌شد. آن وجه در بانک لندن بود و منافع آن در هر ماه به "ده هزار روپیه" می‌رسید. نخستین بار سهم نجف را به سید بحر العلوم و سهم کربلا را به سیرزا علی نقی طباطبائی دادند (۷۴). از آن پس تا به امروز علمای عتبات این پول را ستانند و به مصارف گوناگون رسانند، یا به قول رایش از تاریخ برپائی "موقوفات اود" تا عصر حاضر، مراجع شیعه در نجف و کربلا، با دریافت این حق‌السکوت هنگفت "در برابر اهداف استعماری" دولت "سکوت کردند" (۷۵) و گاه حتی به یاری اسعماگران برخاستند. چنانکه بعدها هزینه بسیج و تسلیح حزب امل علیه جنبش آزادیبخش فلسطین از همین موقوفه و توسط مراجع شیعه عتبات تأمین می‌شد.

در پایان کلام، و در تأیید هر آنچه تا کنون آوردیم، عباراتی چند از نوشته‌های خود ملایان که در آن دوران نظریه پردازان حکومت بودند، بدست می‌دهیم. از جمله نظام‌العلماء که مقاش از لقبش پیدا بود، در تفسیر دیانت اسلام از حکومت و ملت، می‌گفت: "خدای تبارک و تعالی" مقرر فرموده است که اساس اسلام بر سلطنت است، حتی اگر سلطان کافر باشد چنانکه انوشیروان بود. نیز حراست از "بیضه اسلام" در تحکیم دولت باشد. پس بروردگار عالم "مطابق مقتضیات و مصالح مختلف" جای اتحاد ملت را در جامعه تعیین کرده است. تا مبادا که "مردمان پای از گلیم خویش بیرون نهند". در جامعه اسلامی توانگران در یک سو و فقرا در سوی دیگر قرار دارند. حکمت این تفکیک اینکه: "اگر همه توانگر می‌شدند، یکدیگر را خدمت نمی‌کردند و اگر همه درویش بودند یکدیگر را معاونت نمی‌کردند". از این رو "طلب سادات" یعنی طلب "بطالت"، "مصالح عباد" منوط بر "استیلا و قوت سلاطین"، نافرمانی از حکام "شوم و مذموم و ناپسندیده"، وظیفه مردم "اطاعت" و از جمله "پرداخت مالیات به حکمرانان که از واجبات باشد" و جزو "بدهی" رعیت به ارباب دولت محسوب گردد. اما در این تقسیم طبقات، حای روحانیون کجاست؟ روحانیان، بر خلاف تعدادی محدود که شمارشان هر روز ناچیزتر و اندک‌تر است، باید در ردیف توانگران و اصحاب قدرت جای گیرند. از "جمع آوری مال" و از "ارباب نعمت و اصحاب مکن" دوری بجویند. جلب اعتماد مردم همانا کسب مقام است و "شمعیات دنیا هم از غذا و لباس و غیرها بر وجه حلال هرگز شرعاً مکروه و مینوض نیست" مجاهد دیگر، جان کلاش اینکه: وقتی ما می‌گوئیم عدل واجب است، آن گفته را معایرتی با "مطلقیت" نیست، نرس از آن باشد که مبادا "اقویا دمار از روزگار ضعیفان برآورند"، ضعیفان "هلاک شوند"، اسباب "معیشت و رفاه" توانگران فراهم نیاید و "اقویا بر جای نمانند" (۷۶).

تعلیمات "تحفه‌الناصریه" که برای حکومت نگاشته شده است، زبده فکر و جهان‌بینی متشرعین را در آداب مدن و علم سیاست بدست می‌دهد. بدین مضمون که "سلطنت و نبوت دو تکیه‌اند که در یک خاتم‌اند. امارت و امامت توأم‌اند که به یک شکم زاده‌اند" و "گفته پیغمبر و سلطان یکی است". سلطان را "حق ولایت" است، "وزارت، تالی ولایت و ولایت فوق مراتب بشریت". همچنین حکمران را "حق اجتهاد" تمام باشد و اجتهاد سلطان به خرد اوست. از آنجا که او "عقل کل" است "خلاف همه مخالفان به وی باطل گردد". عدل حکومت به مجازات استوار است و "سجازات از لوازم ریاست" باشد. از شرایط مروت است "کوبیدن سر به گرز گران"،

سر بریدن بی دریغ "به برنده تیغ" و "خون ریختن به قصد دادگری". باید "جاروب" کرد افراد "ناباب و معارض" را. از دست دادن "فرصت" و "کردن کار بی موقع" در نزد خداوند "خوش نباشد و هرگز ظلم عفو نکشد" (۷۷). هر آینه، ظلم هرگز از جانب ظل الله و مقام ولایت و حکومت و حاکم بروز نکند، بلکه همواره از جانب "مفسدین" باشد، از این روی خداوند تبارک و تعالی خوش دارد "کشتن" اهل فساد و اهل معارضه را که تباہ کارانند و اگر بمانند دیگران را تباہ کنند و ملایان در این حکمرانی یار و یاور حکومت باشند.

عباراتی چند از شب نامه‌های دیواری آغاز انقلاب مشروطه که بیانگر آگاهی روزافزون مردم نسبت به ملایان و سرشت فکر و دینش اهل دس و دولت است، می‌تواند نتیجه‌گیری ما در پایان این بحث باشد، نوشتند: "عجب بدبختی شامل ما مردم شده است که دچار و گرفتار دو نمره از مردم بی فتوت و بی حمیت شده‌ایم. یکی رجال خونخوار و غدار متعددی و بی حیای دولت و یکی علمای طماع بی غیرت ملت" (۷۸). همه "تقصیرها" از خود ماست. نشسته‌ایم که از "شاه و وزیر و خان و واعظ و ملا" حقوق خود را بستانیم. ما "عاملین و مسببین" دلت و زیونی خود را باز نشناختیم. در نیافتیم که "آسایش و رفاه" ملایان از "فلاکت" ما، "نسخه و زندگی‌شان" از "شرات زحمت" ما، و "خرافات خاره"‌ای که به خورد ما می‌دهند، از "جهل" ماست. مقام و جایگاه آنان، خود به زبان حال می‌گوید: "ما در اثر فلاح و زراعت دو ثلث از مردم ایران صاحب املاک و باغ و دهات و بارک و استر و سر و گاو و خر و درشکه شده‌ایم. از قوه واهمه شما مردم به این شکل‌ها متشکل شدیم"، ما "از فضول و کثافت تقلیه خانواده سلطنت که جنس ملائکه‌اند، نمو "تعین داریم"، ما "هرگز از اهالی وطن... مواجب و مره و باغات و دهات و بلوکات... بهره نبرده و نصیبی نخواستیم که جز اسبیداد طالب اوضاع دیگری باشیم. ما برآمده از استبدادیم و نه برگشیده مردم. در نزد ما دنیا منقسم به دو قوه بیشتر نیست: "قوه اسبیداد که "تورانی" است و ما زنده از آن نور، و دیگر "قوه ظلمانی" که همایا خواست‌ها و "هوی و هوس" شما مردمان است. و این دو قوه همواره در جنگ، پس ما به خواست "خداوند قهار" است که در کنار حکومت جای گرفته‌ایم. به یمن این مزیت است که "محتاریم" و "مامور" تا "خانه و ملت و قومیت" تمامی اهالی ایران را بکسره "خواه یکدفعه و خواه به دفعات" تاراج کنیم و یا "به بیگانگان واگذاریم"، فقط و غلا بیافرینیم، از "گراسی ارزاق همه را یک مرتبه به وادی عدم روانه کنیم" و جلگی را به یاری احکام و تعلیمات "اجنه" به "بیکاری و بیعاری" بکشانیم. این‌ها همه "کاری است آسان و شدنی" چنانکه کردیم و شد!

(۸۰)

نقش علما در نهضت مشروطیت موید این گفته‌هاست، اما در این مختصر نمی‌گنجد.

منابع و مآخذ:

- ۱- شاهرخ مسکوب: "ملیت و زبان، نقش دیوان، دین و عرفان در نثر فارسی" پاریس ۱۹۸۲.
- 2-H. SOUTHGATE: "Narrative of a journey to Persia", 1840 vol. 1, P. 290
- 3-L.A. CONOLLY: "Journey through Persia" 1838, vol. 1, P. 241
- ۴- فریدون آدمیت: "امیر کبیر و ایران"، تهران، خوارزمی ۱۳۵۷. / ۵- هما ناطق: "قتل گریبایدوف در یادداشت‌های رستم الحکما"، در مجموعه مقالات "بلای حکومت و مصیبت ویا" تهران، گستره، ۱۳۵۸. / ۶- همان مآخذ.
- 7-H. Algar: "Religion and State in Iran", U.C.P. 1969, P. 154

8-L. SHELL;

۹ - نادر میرزا قاجار: "تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز"، سنکی، ۱۳۳۰ -
۱۰ - کنت دوکوبینو: "سه سال در آسیا"، متن فرانسه، ص ۱۱۹-۱۱۸

11-Y. Piggot: "Persia, ancient and Modern", London
1874, P.169

12-J. Wolff: "A Mission to Bokhara", Ed. Gint, London
1967, P. 208

۱۳ - در افکار شیخیان، علاوه بر "ارشاد العوام"، "رساله احمدیه"، "سؤالات سبیه"،
از مجموعه اسناد خصوصی دانشگاه پرینستون استفاده کرده‌ام.

14-A.R. TAG: "Le Babisme et l'Islam", Paris, 1942,
P. 290

۱۵ - در سال ۱۹۰۶، در برابر جناح استالین که از تقسیم اراضی "دفاع می‌کرد، لنین جانب
دهقانانی را می‌گرفت که "زمین را مال خدا" می‌گفتند. لنین می‌گفت: کسانی که در مقابل
دهقانانی که زمین را مال خدا می‌خوانند، مزایای تقسیم زمین را بحث می‌کنند، نه تنها "از
درک جنبه‌های متری" این نظر عاجزند، بلکه "مارکسیسم را به خاکساری می‌کشند" (تروتسکی:
"استالین"، حبیبی، جلد ۱، ص ۱۶۴ متن فرانسه). ۱۶ / - الواح بابیه، خطی، مجموعه خصوصی.

17- Carla Serena: "Hommes et choses en Perse", 1848.

18- L. SHEIL, of. cit. P.291

19- R.M. Binning: "Journal of Two Years Travel, in
Persia" London 1854, vol.1.

۲۰ - روزنامه "وقایع اتفاقیه" و "ایران"، ذیحجه ۱۲۶۷ ق / ۲۱ - میرزا آقاخان کرمانی: "سه
مکتوب" خطی، عکس، دانشگاه. ۲۲ / - همان ماه خذ. ۲۳ - صورت استنطاق میرزا محمد رضا
کرمانی، نسخه کتابخانه ملی (این بخش از محاکمات میرزا رضا در بسیاری از نسخه‌ها نقطه‌گذاری
و حذف شده است. کامل‌ترین نسخه، همانی است که در کتابخانه ملی است). ۲۴ / - گزارشات
برنه به وزیر امور خارجه فرانسه، شماره ۷، ۲۸ نوامبر ۱۸۹۲، (اسناد فرانسه. قسمت ایران،
جلد ۴۲). ۲۵ / - گزارش آیدوسن سو، ۲۶ فوریه ۱۹۹۸ (اسناد فرانسه) ۲۶ / - یحیی دولت
آبادی: "حیات یحیی"، تهران. ۱۳۳۶، ص ۳۱۹. ۲۷ / - آنگار، یاد شده، ص ۱۵۴.
۲۸ - خاطرات سیاسی میرزا علی اصغر خان امین الدوله، تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۳۷ -
۲۹ - اعتمادالسلطنه: "روزنامه خاطرات"، "جادی الاولی - ۱۳۰۹ ق، ص ۸۹۳ -
۳۰ - امین الدوله، یاد شده، ص ۱۶۶ / ۳۱ - اعتمادالسلطنه، ۳ شعبان ۱۳۱۳ ق، ص ۱۲۰۰
۳۲ - "حیات یحیی"، یاد شده، ص ۵۱ / ۳۳ - آدمیت: "امیر کبیر و ایران"، ص ۱۱۶
۳۴ - "شرح حال عباس میرزا ملک آرا، تهران، ص ۱۱۶ / ۳۵ - اعتمادالسلطنه: "روزنامه
خاطرات"، ۱۳ ذیحجه ۱۳۰۹ ق. ۳۶ / - لرد کرزن: "ایران و مسئله ایران"، متن انگلیسی،
جلد ۱، ص ۱۶۷. ۳۷ / - "حیات یحیی"، ص ۵۳ / ۳۸ - شیخ ابراهیم زنجانی:
"سرگذشت سن"، خطی، دانشگاه. ۳۹ / - خاطرات حاج سیاح، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۰۸
۴۰ - فریدون آدمیت و هما ناطق: "افکار اجتماعی سیاسی و اقتصادی در اسناد منتشر نشده
دوران قاجار" تهران آگاه، ۱۳۵۰، (بخش اقتصادی، مجلس تجارت) ۴۱ / - عباس اقبال:
"حجت الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی"، یادگار سال ۵، شماره ۱۰، ص ۳۰ - ۲۸.
۴۲ - سیاح، یاد شده، ص ۳۹. ۴۳ / - نامه آقا نجفی به امین السلطان ۱۳۰۸ ق، خطی
مجموعه خصوصی، اسناد تجار. ۴۴ / - مهدی یامداد: "شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و
۱۳"، تهران ۱۳۴۷، جلد ۱، ص ۲۳۹. ۴۵ / - خاطرات ظهیرالدوله، تهران، ۱۳۵۶.

ص ۷۴ - ۷۳ / ۴۶ - ناظم الاسلام کرمانی: "تاریخ بیداری ایرانیان"، تهران ۱۳۴۶، جلد ۱، ص ۸۱ / ۴۷ - "صور اسرافیل"، ۱۵ جنادی الثانی، ۱۳۲۵ / ۴۸ - احمد کسروی: انقلاب مشروطه ایران، ص ۱۳۰ / ۴۹ - گزارش هوکونه به وزیر امور خارجه فرانسه، گزارش شماره ۳، ۲۲ ژوئن ۱۸۹۴ (اسناد فرانسه) / ۵۰ - احمد کسروی: "زندگانی من یا ده سال در عدلیه" تهران، ۱۳۲۳، ص ۱۵ / ۵۱ - فریدون آدمیت: "اندیشه" ترقی در عصر سپهسالار" تهران ۲۵۷ / ۵۲ - همان مأخذ، / ۵۳ - اعتماد السلطنه: "روزنامه خاطرات"، ربیع الثانی ۱۲۹۹، ص ۱۶۷ / ۵۴ - نامه حاجی قاسم ملک النجار به امین الصرب، مشهد به تهران، ۱۲۸۸ ق، مجموعه خصوصی، اسناد تجار. / ۵۵ - آدمیت، اندیشه ترقی، ص ۲۰۱ - ۲۰۰ / ۵۶ - "رساله فردوسی"، قرن ۱۳، خطی، ص ۴۱ - ۴۰، دانشگاه. / ۵۷ - نامه حاج امین الصرب به ملک النجار، تهران به مشهد، ۱۳۰۹ ق، مجموعه خصوصی اسناد تجار. / ۵۸ - گزارشات ولایات، مشهد، ۱۲۸۸ ق، اسناد وزارت خارجه ایران، دانشگاه، فیلم ۶۳۳۹. / ۵۹ - "عرایض رعایا ۱۳۰۶ - ۱۳۰۱"، شامل ۸۰۰ عریضه، خطی، کتابخانه ملک. / ۶۰ - "عرایض رعایا به مجلس تحقیق مظالم" شامل ۳۷۰۰ عریضه، خطی، دانشگاه. / ۶۰ - شیخ محلاتی غروی: "گفتار خوش یار فلی"، تهران، ۱۳۳۸، جلد ۲، ص ۱۰۹. / ۶۱ - "اعلان دیواری خطاب به علما"، سیاح، ص ۹ - ۳۳۲ / ۶۲ - گزارش گرین به کمبریج، ۱۴ آوریل ۱۸۹۴، ۵۳۹ / ۶۰ (اسناد انگلیس) / ۶۳ - گزارش تفصیلی هوکونه کونسول فرانسه در تبریز، ۷ اوت ۱۸۹۵ (اسناد فرانسه، ایران، جلد ۴۴) / ۶۴ - تلگرافات ۳ و ۵ اوت ۱۸۹۵ هوکونه، (اسناد فرانسه، جلد ۴۴) / ۶۵ - همان ناطق: "سید جمال الدین اسدآبادی"، پاریس، ۱۹۶۸ (فرانسه) / ۶۶ - شیخ حسن کربلانی: "رساله دخانبه"، سنگی، نسخه کتابخانه قم. / ۶۷ - همان مأخذ. / ۶۸ - کندی به سالیسبوری، ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۱، تلگراف محرمانه، شماره ۲۸، (اسناد انگلیس) / ۶۹ - فریدون آدمیت: "شورش بر امتیاز رزی تحلیل سیاسی"، پیام، ۱۳۶۰، ص ۳۵ / ۷۰ - نامه معین النجار به امین الصرب، کرمان به تهران، ۱۵ ج - ۱ / ۱۳۰۹ (اسناد تجار) / ۷۱ - آدمیت، ص ۳۰ / ۷۲ - همان مأخذ، ص ۶۳. 73- A. Hardings: "A Diplomatist in the East", London 1909, p. 324.

۷۴ - محمود محمود: "تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی"، تهران ۱۳۲۳، جلد ۶، ص ۱۷۴۳ / ۷۵ - اسماعیل رائین: "حقوق بکیران انگلیس در ایران"، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲، ص ۱۱۲ - ۹۷ / ۷۶ - فریدون آدمیت و همان ناطق: "افکار اجتماعی... یاد شده، فصل اول. / ۷۷ - محمد حسین بن مسعود: "رساله در عدل" خطی، ۱۲۶۷ ق / ۷۸ - حاجی محمد حسین نصرالله دماوندی: "تحف الناصریه"، خطی، قرن ۱۳ / ۷۹ - شب نامه دیواری، ۲۲ صفر ۱۳۲۳ / آوریل ۱۹۰۵ / ۸۰ - شب نامه دیواری، ۱۳۲۴ ق.

